

نقد و بررسی روش مواجهه قسطندر ارزیابی روایات اسلامی با تکیه بر روایت کوتاه کردن ناخنها

حسین ستار^۱، خدیجه زینی وندنژاد^۲، محدثه همتیان نجف آبادی^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۸/۲۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۹/۱۷)

چکیده

مناخیم.ی. قسطندر^۴ از مستشرقان یهودی است که در آثار خود به بررسی روایات و متون تاریخی اعم از جاهلیت و اسلام پرداخته است؛ از بررسی یک کتاب تاریخی مانند انساب الاشراف بلاذری گرفته تا یک موضوع تاریخی از سیره و اقوام عرب مانند بنی قریظه و تا بررسی یک شخصیت مسلمان مانند حضرت خدیجه (س). او حتی در مواردی به ارزیابی موردی حدیث پرداخته است. قسطندر در مقاله‌ای با عنوان «ناخن‌های خود را کوتاه کنید» ضمن بررسی مصدر آن، چرایی اهمیت آن را با همپوشانی روایات دیگر مورد بحث قرار داده است. او در ادامه مقاله بحث دیگری را به گونه‌ای استطرادی در مورد وجوب یا استحباب سنت کوتاه نمودن ناخن‌ها - براساس مصادر اهل سنت - پیش برده تا روند مسیر نتیجه‌گیری مقاله مبنی بر فطری بودن این سنت از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام را در سرسبیلی تمام قرار دهد. با توجه به اینکه این مقاله وی^۵ با اعتقاد مسلمانان مبنی بر اهمیت سند و وثاقت آن و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تعارض است، لزوم نقد آن را بایسته می‌سازد. بررسی تحلیلی - توصیفی نوشتار قسطندر، بر دو محور مصدر و متن روایات، نشانگر آن است که فطری تلقی نمودن سنت ناخن کوتاه نمودن از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام مورد نقد جدی است؛ گویا اینکه نویسنده مقاله به دنبال ارائه یک پژوهش موضوعی با استفاده از روایات راجع به ابعاد بهداشتی - فقهی سنت کوتاه نمودن ناخن‌ها است و از رسالت اصلی مقاله یعنی بحث راجع به روایت «ناخن‌های خود را کوتاه کنید» در مسیر دیگری قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: مناخیم.ی. قسطندر، قضاواظافیرکم، سهوالنبی، فترت وحی، فطرت، حضرت ابراهیم علیه السلام

۱. استادیار علوم قرآن و حدیث گروه زبان‌های خارجه دانشگاه کاشان، کاشان، ایران؛ sattar@kashanu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، (نویسنده مسئول)؛

zeinivand.khadije@yahoo.com

mh.hematian@yahoo.com

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآنی،

4. M. J. KISTER

۵. با توجه به اینکه ویژه‌نامه یا کتاب خاص یا مقاله‌ای در شرح حال مناخیم.ی. قسطندر نگاشته نشده است. و از سوی دیگر شرح حال کامل وی به همراه آثار و تألیفات او در سایت <http://www.kister.huji.ac.ir> به صورت رزومه‌ای

کامل ذکر شده بود، از اینرو این سایت به عنوان منبع اصلی در معرفی وی استفاده و معرفی می‌گردد.

۱. مقدمه

مناخیم. ی. قسطنطین^۱ در (۱۶ ژانویه ۱۹۱۴) در منطقه گالیسیا واقع در اوکراین امروزی متولد شد. این منطقه در زمان تولد او بخشی از امپراتوری اتریش - مجارستان بود که چندین سال بعد به لهستان ضمیمه شد. قسطنطین در سال ۱۹۳۹ به فلسطین مهاجرت کرد. والدین او که در لهستان مانده بودند توسط نازی‌ها به قتل رسیدند. در سال ۱۹۴۰ دانشجوی دانشگاه عبری شد. در میان اساتید او، دکتر دیوید هارتویگ بانت (D. H. Baneth) و شلومو دوو گواتین (S. D. Goitein) نام بردارند. در سال ۱۹۵۴ او مأمور شد تا آموزش زبان عربی را در سطح دبیرستان ارتقا دهد و به همراه احمد ادریس مجموعه بزرگی از متون ادبی و تاریخ نگاری به نام المجتنه را گردآوری کرد.

قسطنطین برای مدرک کارشناسی ارشد خود (۱۹۴۹) یک نسخه انتقادی از آداب الصحبة سلمی تهیه کرد. پایان‌نامه دکترای او به تاریخ قوم تمیم قبل از اسلام اختصاص داشت. همیلتون الکساندر روسکین، مورخ شرق شناس اسکاتلندی و اس ام استرن (ساموئل میکولوس استرن)، متخصص شرق شناس مجارستانی از یافته‌های او الهام گرفته و از او حمایت کردند. او در سال ۱۹۶۴ در سن پنجاه سالگی دکترای خود را دریافت کرد. در سال (۱۹۷۰) موفق به دریافت درجه مدرس ارشد (استاد تمام) در دانشگاه حبرو گردید. او در سال ۱۹۶۹ به همراه پروفیسور گیدئون گلدنبرگ، دپارتمان عربی را در دانشگاه تل‌آویو تأسیس کرد. قسطنطین از بنیانگذاران دپارتمان عربی در دانشگاه حیفا بود و در سال ۱۹۸۳ بازنشسته شد. نشریه‌های شرق شناسی اسرائیل و اورشلیم شناسی را در عربی و اسلام تأسیس کرد. وی همچنین آغازگر گفتگوی «از جاهلیت تا اسلام» بود. او در سال ۱۹۷۱ نسخه‌ای از انساب الاشراف بلاذری را منتشر کرد، کاری که توسط ماکس شلوسینگر^۲ در دهه ۱۹۴۰ آغاز شده بود.

1. M. J. Kister

۲. احمد بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، به‌کوشش عبدالعزیز دوری، بیروت، ۱۳۹۸ق/ ۱۹۷۸م، ج ۴ (۱)، به‌کوشش ماکس شلوسینگر، بیت المقدس، ۱۹۷۱م، ج ۵، به‌کوشش گویتین، بیت المقدس، ۱۹۳۶م.

در سال ۱۹۷۵ قسطنطین به عضویت آکادمی علوم و انسان‌شناسی اسرائیل درآمد و در سال ۱۹۸۱ جایزه اسرائیل^۱ را دریافت کرد. در سال ۱۹۸۸ هم جایزه روچیلد را در علوم انسانی دریافت کرد و در نهایت در سال ۱۹۹۲ دانشگاه عبری جایزه Solomon Bublik^۲ را به او اعطا کرد.^۳ این استاد زبان عربی در دانشگاه عبری اورشلیم در ۱۶ اوت ۲۰۱۰ درگذشت.

قسطنطین از نویسندگان پرکار در حوزه زبان و ادبیات عرب بوده است. همچنین او مطالعات بسیاری در زمینه‌ی علوم اسلامی نیز داشته است و در این راستا به نگارش آثار بسیاری به زبان‌های عربی (۶ اثر)، انگلیسی (۱۴۰ اثر) و عبری (۱۵ اثر) پرداخته است. از جمله آثار وی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: کتاب آداب الصحبه سلمی؛ یادداشت‌هایی درباره سه نسخه خطی عربی در موزه بریتانیا، پیامدهای اجتماعی و سیاسی سه روایت در کتاب الخراج یحیی بن آدم بن سلیمان قرشی کوفی (م ۳۰۳ ق)، بررسی کتاب الحوادث و البدع تألیف ابوبکر محمد الطورطوشی، «غرفه‌ای مانند غرفه موسی...» بررسی یک حدیث اولیه، یادداشت‌هایی درباره گزارشی از شورای انتصابی بوسیله عمر بن الخطاب، لشکرکشی حلوان: نوری جدید در غزوه ابرهه و دهها اثر پژوهشی دیگر اشاره نمود

۲. طرح مسأله

مقاله «ناخن‌های خود را کوتاه کنید» برگردانی است فارسی از مقاله‌ای انگلیسی «Pare Your Nails: A Study of an Early Tradition» به قلم مناخیم.ی. قسطنطین از پژوهشگران مستشرق در حوزه‌ی تحقیقات در مورد سنت و سیره‌ی اسلامی مسلمانان است. در این مقاله به «سنت کوتاه نمودن ناخن» به عنوان یکی از سنت‌های اسلامی مسلمانان پرداخته

۱. جایزه اسرائیل به عبری: פרס ישראל عالی‌ترین جایزه دولتی در کشور اسرائیل است که هر ساله در روز استقلال به افرادی با دستاوردهای بزرگ علمی و فرهنگی اعطاء می‌شود (ویکی پدیا: <https://fa.wikipedia.org>)

۲. جایزه‌ای که توسط دانشگاه عبری اورشلیم به شخصی که سهم مهمی در پیشرفت و توسعه کشور اسرائیل داشته باشد، اعطا می‌شود. (www.hyperleap.com)

۳. مطالب این بخش و نیز معرفی آثار قسطنطین برگردانی است فارسی به صورت مستقیم از زندگی‌نامه وی در سایت دانشگاه حبرو اورشلیم (<http://www.kister.huji.ac.il>) است.

شده است. چنانچه از عنوان مقاله پیداست نویسنده با استناد به روایتی از سوی نبیه عبود^۱ نسخه‌شناس یهودی پس از بررسی کوتاهی استنادی، متن آن را مورد کنکاشی مختصر قرار داده است و در ادامه مقاله به تبیین سنت‌های اسلامی و بهداشتی در مورد ناخن کوتاه‌کردن پرداخته است.

سابقه‌ی واکاوی روایت از امور بدون پیشینه در متون حدیثی، فقهی و حتی رجالی نبوده است و در لابلای کتابهای حدیثی از سوی مدوّنان اولیه حدیث، رجال نویسان، فقیهان به صورت یکپارچه یا موردی بدان پرداخته شده است. پژوهیان نیز با الهام از همان روش‌ها با تزییق و بسط به واکاوی روایات اعم از یک مجموعه روایی، مجموعه‌ای از روایات در مورد یک باب حدیثی یا موضوعی و حتی یک روایت خاص قلم‌فرسایی نموده و می‌نمایند تا پرتوهای انوار نبوی و علوی و ولوی را به صورت روشن و به دور از هرگونه شبهه‌ای به منصفی ظهور نشانند.

در متن مقاله‌ی قسطنطین نیز چنین منهجی به عنوان وجه مثبت آن از جهت بررسی یک روایت به صورت متنی - صدوری؛ اما به صورت خیلی گذرا، تقریباً پیموده شده است؛ اما آنچه ضرورت نقد و بررسی این مقاله را بایسته می‌نماید تحلیل روشی او در پرداختن به واکاوی این روایت است. روش قسطنطین در بردارنده‌ی نقدهایی جدی اعم از سندی و متنی به روایات اسلامی است؛ نقدهایی که در بطن مجمعی دانشگاهی آن هم در جامعه یهودی نشین خبر و به تبعیت از روش‌های مستشرقانی است که چهره‌ی معیوب و مملو از خدشه را، از سنت‌های دینی اسلامی ترویج می‌دهند؛ تدوین شده است؛ روشی که ارزش منقولات حدیثی را تا حد یک متن تاریخی و ادبی می‌کاهد بخصوص در مقاله نگارشی قسطنطین، علاوه بر نگاه تاریخی وی به روایات، کاربردها و استنادهای وی از روایات باعث سوء برداشت‌هایی گردیده تا بدان حد که این برداشت‌ها، باعث انتساب تعارض‌هایی به

1. Nabia Aboot or Abbott

نبیا ابوت (۳۱ ژانویه ۱۸۹۷-۱۵ اکتبر ۱۹۸۱) اسلام‌شناس، پاپیروولوژیست و دیرینه‌نگار آمریکایی بود. او اولین استاد زن در موسسه شرق شناسی دانشگاه شیکاگو بود. (<http://oi.uchicago.edu> by MUHSIN MAHDI)

دامان اعتقادات شیعی و حتی در برخی موارد از اهل سنت مانند سهوالنبی شده است. از اینرو این نوشتار ضمن روشنگری این مسأله، بدنبال نقد و بررسی جدی اندام‌وار مقاله قسطندر است. ترجمه‌ی این مقاله توسط عبدالحسین کافی با تحلیلی بسیار محدود و جزئی در فصلنامه علمی - تخصصی علوم حدیث^۱، و نیز در کتاب «حدیث اسلامی، خواستگاه و سیر تطور» (۴۳۹-۴۵۵) تألیف هارالد موتسکی و ترجمه مرتضی کریمی نیا صورت گرفته است.^۲

در زمینه‌ی واکاوی نوشتار قسطندر و حتی معرفی نویسنده‌ی اصل مقاله؛ تاکنون نگاشته‌ای به صورت مستقل به رشته‌ی تحریر به زبان فارسی درنیامده است.^۳ در پژوهش پیش‌رو ضمن معرفی محورهای اصلی مقاله، تحلیل سندی - متنی روایت از نقطه‌نظر قسطندر به عنوان پژوهشگر عرصه سیره پژوهی مورد بازخوانی انتقادی قرار گرفته است.

۳. گزارش مقاله

مقاله «ناخن‌های خود را کوتاه کنید» به بررسی یکی از سنت‌های اسلامی مسلمانان به استناد روایتی از یک نسخه پایروسی از خانم نبیه عبود پرداخته است. روایتی بدین مضمون: «قال وحدثنی اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال بلغنا ان رسول الله علیه السلام: کان یسال عن الرؤیا فیجبه الرجل فاذا أبوا یسالهم مراراً فلم یخبره أحدٌ منهم بشیءٍ فرأ اظفارهم قد طالت و دخلها و سَخَ فقال تروون و تروون هذا فی اظفارهم». روایت درصدد بیان رابطه بین ندیدن رؤیای صادقه و کوتاه نکردن ناخن است. قسطندر با تکیه به روایات اسلامی به پیامدهای دیگر عدم رعایت این سنت نظیر عدم نزول وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

۱. شماره ۳۵-۳۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴.

۲. موتسکی، هارالد، ۱۳۸۹، حدیث اسلامی، خواستگاه و سیر تطور، مترجم: مرتضی کریمی نیا، قم، دارالحدیث و پژوهشکده علوم و معارف حدیث.

۳. در مورد معرفی قسطندر یک مقاله کوتاه با عنوان «المستشرق اليهودی» توسط جاسم محمدکاظم در مجله دراسات استشرافیة در شماره نهم، پاییز ۲۰۱۶ چاپ شده است. در این مقاله نویسنده با نگاهی نقادی موضوع کتاب «الهیة و مکه وصلتهما بالقبائل العربیة» قسطندر را مورد واکاوی قرار داده است. (کاظم، محمدجاسم، خریف ۲۰۱۶م، مستشرق اليهودی «مائیر یعقوب قسطندر، رأی فی کتابه «الهیة و مکه وصلتهما بالقبائل العربیة»، العدد التاسع، ص ۱۳۱-۱۴۰).

اشتباه در ادای درست رکعات فریضه نماز (سهوالتبی) پرداخته است. نویسنده پس از ذکر روایت، به بررسی سندی - متنی آن به صورت کوتاه پرداخته است و سپس آن دامنه روایت را توسعه داده و با ذکر روایات دیگر از خانواده «تقلیم اظفار» / تشکیل خانواده حدیث به بررسی جوانب بهداشتی، وجوب و استحباب آن پرداخته است. پس از این بررسی که تقریباً حجم بیشتر مقاله را به خود اختصاص داده است، بحث فطری بودن این سنت را از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام عنوان نتیجه مقاله بازگو نموده و از آن حضرت شروع این سنت را نتیجه‌گیری نموده است.

ع. نقد مقاله

عمده‌ترین ایرادات جدی بر این مقاله تحت عناوین نقد سندی / مصدرا و محتوایی ذیل قابل احصاست:

ع-۱. مصدر روایت

چنانچه بیشتر آمد روایت اصلی مورد استناد نویسنده مقاله از یک نسخه‌ی پایروسی قدیم توسط خانم نبیه عبود به دست آمده است. با احصایی که در کلیه‌ی منابع شیعه و سنی صورت گرفت، چنین روایتی در هیچکدام از آن منابع ذکر نشده است. این روایت در کتاب «STUDIES IN ARABIC LITERARY POPYRI II»، مطالعاتی درباره ادبیات پایروسی عرب، جلد دوم تألیف خانم نبیه عبود آمده است (Abbott, 2/166) و نویسنده‌ی در آنجا به تفسیر کلمه «رأی و رؤیا» به نقل از منابع اهل سنت پرداخته است؛ اما بدیهی است که قسطنطنیه خود به نسخه‌ی اصلی حدیث دست نیافته است. نکته‌ای که در اینجا تأمل برانگیز است اینکه چگونه خانم نبیه عبود به این روایت دست یافته است، اما در منابع شیعی و سنی ردپایی از آن دیده نمی‌شود.

نکته قابل توجه‌تر اینکه هم در متن مقاله قسطنطنیه و هم در کتاب عبود، این روایت توسط ابن شهاب زهری به صورت مرسل نقل گردیده است و از سوی دیگر اینکه در سند

این روایت ابن شهاب زهری تصریح نموده است که «بلغنا» (به ما رسیده است)، که تردیدها بیشتری را در مورد اصل وجود این روایت و صحت آن ایجاد می‌نماید.

در همین مقاله نیز قریب به همین روایت را قسطر به نقل از خرگوشی^۱ به نقل از ابن سیرین با این مضمون نقل کرده است که: «فَقَدُّ رُؤْيَا فَيَقْضُونَ عَلَيْهِ رُؤْيَاهُمْ فَيَعْبِرُهَا لَهُمْ، ثُمَّ سَأَلَهُمْ أَيُّمَا فَلَمْ يَقْضِ أَحَدٌ مِنْهُمْ رُؤْيَا، فَقَالَ لَهُمْ: كَيْفَ تَرَوْنَ وَ فِي أَظْفَارِكُمُ الرِّفْعَ وَ ذَلِكَ أَنْ أَظْفَارَهُمْ قَدْ طَأَّتْ وَ تَقْلِيمُهَا مِنَ الْفِطْرَةِ»: از رسول خدا ﷺ روایت شده است که هر روز از اصحاب خود می‌پرسید که آیا یکی از شما خوابی دیده اید، خواب خود را به او می‌گفتند و آن حضرت خوابهایشان را تعبیر می‌نمود. پس از روزگاری چند از آنها درباره خواب‌هایشان پرسید اما کسی گزارشی نداد؛ پس به آنها گفت: چگونه خواب ببینید در حالیکه در (زیر) ناخن‌هایتان که بلند شده است، چرک وجود دارد؛ حال آنکه کوتاه نمودن ناخن از فطرت است.» جستجو در مورد منابع موجود روایی شیعه و اهل سنت در مورد مصدر این روایت همان نتیجه‌ای را بدنبال دارد که در مورد مصدر روایت خانم عبود انجام گردید.

در متن مقاله، منبع مورد استناد قسطر در مورد روایت خرگوشی از نسخه‌های خطی کتاب البشاره و النذاره فی تفسیر الاحلام قید شده است. با واکاوی بسیاری که در مورد این منبع صورت گرفت. نگاشته‌ای که بر وجود خارجی این کتاب دلالت نماید و بتوان از رهگذر آن به وجود این روایت در آن منبع دست یافت، ناتمام است؛ اما از سوی دیگر این روایت در کتاب منتخب الکلام فی تفسیر الأحلام تألیف ابن سیرین از سوی خرگوشی نقل گردیده است (ابن سیرین، ۴۲/۱). در مورد سندیت احادیث ابوسعید در کتاب ابن سیرین باتوجه به اینکه نسخه‌های کاملی از کتاب البشاره و النذاره فی تفسیر الاحلام در دسترس

۱. ابوسعید عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم واعظ خرگوشی نیشابوری مشهور به واعظ از علمای قرن چهارم هجری قمری در نیشابور بوده است. از او تألیفاتی چند نظیر: تفسیر القرآن‌الکریم، الزهد، دلائل النبوه، البشاره و النذاره فی تفسیر الاحلام، شرف المصطفی فی ثمانیه اجزاء و سیرالعباد و الزهاد برجای مانده است (النیشابوری الخرکوشی، ۱۹۷۱، ۴؛ فارسی، ۱۳۸۴، ۲۲۰).

نیست؛ داوری سخت است؛ اما از سوی دیگر از مقابله نسخه‌های به جا مانده از این کتاب و کتاب تفسیر الاحلام ابن سیرین - به صورت استقرای ناقص و با توجه به یکسانی فهرست دو کتاب و نیز انتساب بسیاری از روایات کتاب تفسیر الاحلام ابن سیرین با تعبیر «استاذنا» به ابوسعید - می‌توان چنین نتیجه گرفت که روایات کتاب ابن سیرین تقریباً همان روایات کتاب البشاره و النذاره ابوسعید است (انصاری، ۲۶۴؛ مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳/۱۳۳۵).

اگر مصدر روایت همان کتاب ابن سیرین فرض شود، باز نمی‌توان مرسل بودن روایت را بدون هیچ‌گونه سندی برای این روایت نادیده گرفت. در نقطه دیدگاه حدیثی مسلمانان صحبت از سند حدیث همتای صحبت از متن حدیث در بررسی یک روایت از تراز یکسانی برخوردار هست و اصولاً یکی از مزیت‌های پژوهشی مسلمانان نسبت به تحقیقات مستشرقان داشتن سند و بررسی آن است (الصالح، ۲۸۳)؛ اما این مساله به معنای نادیده گرفتن یک روایت و ارزیابی متنی آن روایت نیست.

قسطر پس از ذکر روایات پیش گفته در پایان جهت تأیید محتوای آن روایات به روایتی از کتاب علل الحدیث ابن ابی حاتم بدین مضمون پرداخته است: «وَسَأَلْتُ أَبِي عَنْ حَدِيثِ رَوَاهُ الْفَضْلُ بْنُ الْمُخْتَارِ الْبَصْرِيُّ، عَنْ فَائِدِ أَبِي الْوَرَقَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: كَيْفَ تَصَدَّقُ رُؤْيَاكُمْ، وَأَطْفَارُكُمْ مَمْلُوءَةٌ وَسَخَا؟». (ابن ابی حاتم، ۹۴/۶)

قسطر در نهایت به همان نتیجه‌ای از روایت رسیده است که از روایت خانم عبود مبنی بر رابطه‌ی مستقیم بین کوتاه نمودن ناخن‌ها و دیدن رؤیای صادقه استنتاج نموده بود (موتسکی، ۴۴۲).

فضل بن مختار بصری که در روایت ابن ابی حاتم آمده؛ در رجال شیخ طوسی، از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده شده است (طوسی، ۲۶۹)؛ اما در منابع دیگر به تاسی از ابن ابی حاتم وی را مجهول و حدیث مذکور را منکر دانسته‌اند. ابن ابی حاتم، ۹۴/۶؛ آل عیسی، ۵۵۶/۲ در منابع حدیثی علاوه بر حدیث مذکور، فقط یک حدیث دیگر از وی

بدین عبارت نقل شده است: «أخبرنا أبو بكر، محمد بن عبدالله بن زكريا، قال: حدثنا محمد بن عبد الوهاب الثقفي، قال: حدثنا أبو الأحوص، محمد بن الهيثم؛ حدثنا ابن عفير قال: حدثنا الفضل بن المختار البصري؛ عن هشام بن حسان؛ عن الحسن، عن أنس؛ أن رسول الله، صلى الله عليه وسلم، قال: (من جاء منكم الجمعة فليغتسل)» (سلمی، ۲۷۴)

شایان ذکر است این حدیث به طرق متعدد و از سوی راویان بسیاری از طریق نافع و ابن عمر به پیامبر اکرم ﷺ ختم شده است (ابن قانع بغدادی، ۳۰۵/۸؛ ابوالشیخ، ۲۳۵/۴؛ سهمی، ۲۰۲؛ ابونعیم، ۲۱۷/۸)^۱؛ اما فقط در نقل از فضل به مختار بصری است که به مالک اسناد داده شده است و بنابراین فضل بن مختار را در نقل این حدیث متفرد نموده است. شاید بدین جهت بوده است که ابن ابی حاتم محدث و معلل بزرگ حدیثی به مجهول بودن وی و سپس به منکر بودن حدیث بدلیل وجود شاهدهای بسیار بیشتر در نقل از پیامبر اکرم ﷺ توسط نافع و سپس ابن عمر حکم نموده است. (ابن ابی حاتم، ۹۴/۶). نیز روایت مورد استناد قسطندر به نقل از فضل بن مختار تنها در علل الحدیث ابن ابی حاتم نقل شده است.

از اینرو همچنان سئوالات پیش گفته خودنمایی می‌نماید: اینکه چرا شروع بحث در مورد یکی از سنت‌های فطری مسلمانان باید با روایاتی شروع شود که مصادر و منابع خارجی مورد وثوق و مورد دستیاب در مورد آن وجود ندارد؟ چگونه چنین احادیثی بر فرض اینکه واقعاً وجود داشته باشند، فقط در دسترس مستشرقانی همچون خانم عبود و قسطندر هستند و از تیررس سایر منابع مورد استناد علمای اسلامی خارج هستند و نحوه‌ی دستیابی به آن عموماً وجود ندارد و یا بر فرض وجود خارجی داشتن، دستیابی به آنها

۱. حدثنا الحارث بن أبي أسامة، نا يزيد بن هارون، عن محمد بن إسحاق، عن نافع، عن ابن عمر، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «من جاء إلى الجمعة فليغتسل»؛ أخبرنا إسحاق بن أحمد، قال: ثنا رسته، قال: ثنا عبید الله بن سفیان الغدانی، قال: ثنا ابن عون، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال النبي ﷺ: «من أتى الجمعة فليغتسل»؛ حدثنا أحمد بن الحسن، قال: ثنا علي بن مسلم الطوسي، قال: ثنا يعقوب بن يوسف، قال: ثنا همام، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال النبي ﷺ: «من أتى الجمعة فليغتسل»؛ حدثنا أحمد بن الحسن، قال: ثنا عبد الله بن بشر بن شعيب الرأزي، قال: ثنا أبو يوسف القاضي، عن أبي حنيفة، عن نافع، عن ابن عمر، عن النبي ﷺ مثله، والخ ذلك...

مشکل و طاقت فرساست؟

اگر از دو روایت اول بر فرض وجود خارجی آنها و با فرض عدم سهولت دستیابی به آنها، چشم‌پوشی شود؛ چگونه قسط به روایت فضل بن مختار از سوی فردی که مجهول است که در میراث حدیثی حاضر جز ردپایی از دو حدیث از وی دیده نمی‌شود، استناد جسته است؟ از جمع مطالب پیش‌گفته انتقاد اساسی در مورد مصادر حدیث قلموا...، استفاده می‌شود؛ استناد به احادیثی که نمی‌توان فراوانی آنها، اسناد بسیار و منابع و شاهدهایی برای آن در روایات یافت. روایات قسط در منابعی که عموماً یا غیرقابل دسترس هستند و یا از روایاتی هستند که آنچنان باید و شاید قابل استناد از لحاظ رجالی و اسنادی نیستند تا آنجا که از دیدگاه محدثان از اباطیل / مناکیر شمرده شده‌اند.

۴-۲. متن روایت

قسط پس از ذکر روایاتی چند در مورد استنادسازی سنت اسلامی کوتاه نمودن ناخن‌ها، به بیان تأثیر این سنت بر صحابه برآمده و از تأثیر عدم توجه بدان حتی در رفتار و حالات پیامبر همچون سهوالتنبی ﷺ و حتی به مخاطره انداختن ادامه وحی بر پیامبر اکرم ﷺ سخن گفته است. او بر مبنای همین روایات؛ شروع این سنت را از زمان حضرت ابراهیم ﷺ دانسته است. قسط در اثنای همین مطالب - که نقدهای فراوانی بر آنها وارد است - به گونه‌ای استطرادی به بحث‌های فقهی در مورد مستحب یا واجب بودن این سنت پرداخته است. هرچند او به گونه‌ای توانسته است به جنبه‌های بهداشتی و اجتماعی این سنت بپردازد؛ اما از رسالت اصلی بحث در مورد «تقلیم اظفار» آن‌چنان که در باب‌های حدیثی کتب شیعه و اهل سنت است، فاصله گرفته است. در ذیل به نقد هریک از این موضوعات پرداخته می‌شود:

۴-۲-۱. سهوالتنبی

در متن مقاله چنین آمده است که «روزی پیامبر اکرم ﷺ غافل شده و مرتکب سهو در

نماز گردید و این خطا در نماز به خاطر عمل برخی از شرکت‌کنندگان در نماز، که ناخن‌های خود را تمییز نکرده بودند، برای پیامبر اکرم ﷺ ایجاد گردید.» (Kister, 66؛ موتسکی، ۴۴۳)

تبری پیامبر اکرم ﷺ از هرگونه خطا و گناه از لوازم عصمت در همه امور و در هر حالی است (المطرفی، ۳۶/۱) و این از اعتقادات قاطبه‌ی مسلمانان با اختلاف در مذاهب آنهاست هرچند در پاره‌ای موارد قائل به توسعه و یا تضییق دامنه‌ی آن از حیث اجبار الهی بر منع گناه یا اشتباه و یا از حیث لطف الهی شده‌اند (الاحسائی، ۴۱ و ۴۳) برخی وقوع خطا در غیر تبلیغ دین را برای پیامبر اکرم ﷺ جایز می‌دانند و آن را از امور عادی می‌دانند که برای هرکس امکان‌پذیر است (طباطبایی، ۱۳۵/۲). از شیعه و اهل تسنن چهره‌های شاخصی نظیر شیخ صدوق، فضل‌بن حسن طبرسی، صاحب مجمع البیان، قرطبی صاحب تفسیر قرطبی، وجود دارند که به سهوالتبی اعتقاد داشته‌اند و مستند خود را وجود روایاتی معتبر در میان انبوه روایات در این باره می‌دانند (محمدی‌راد، ۱۰۱). علما و پژوهشگران بسیاری در توجیه و یا رد این مسأله مهم در مورد عصمت نبوی نظیر شیخ مفید^۱ پرداخته‌اند. آنچه در مورد این مقاله جلب توجه می‌نماید روایاتی است که قسطندر از منابع متقدمین اهل سنت در مورد سهو پیامبر اکرم ﷺ بخاطر عدم کوتاه نمودن و تمییز نمودن میان ناخن‌ها از سوی صحابه برای پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده که تفاوت معناداری با روایات سهوالتبی که بسیار در مورد آنها قلم‌فرسایی شده است، دارد. در آن روایات عموماً پیامبر اکرم ﷺ خود دچار سهو در نماز شده است (ابراهیمی راد، ۵۷-۶۱؛ التمیمی، ۲۹۳-۳۰۶) اما در روایات مورد استناد قسطندر نظیر روایات ذیل، رفتار صحابه و اطرافیان

۱. شیخ مفید در رساله‌ای کوتاه و مختصر با نام رساله فی عدم سهوالتبی ﷺ، ضمن احصا و واکاوی روایات دال بر سهوالتبی، به رد و پاسخ به آن پرداخته است و آنها را روایات آحادی دانسته است که اعتقاد به آنها حرام است و مصداق عمل به ظن هستند بدلیل اینکه خداوند پیامبر اکرم ﷺ را هم در عمل و هم در شریعت از هرگونه خطایی حراست نموده است. (المفید، ۲۲)

۲. (برای پیجویی روایات سهوالتبی و تاثیرپذیری شیعه از احادیث اهل سنت در خصوص سهوالتبی و ارزیابی منتقله بودن این اخبار بنگرید به: نقش اخبار منتقله در افتراقات کلامی درون‌شیعی؛ بررسی موردی انگاره‌های سهوالتبی و تحریف قرآن؛ ستار، حسین؛ معرفت کلامی؛ سال دوازدهم، شماره دوم، پیاپی ۲۷، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۹۱-۱۱۰).

پیامبر اکرم ﷺ باعث سهو پیامبر اکرم ﷺ گردیده است:

« حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَهْلٍ بْنُ أَيُّوبَ الْأَهْوَازِيُّ، ثنا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ الْحَدَّاءُ، أَنَا الضَّحَّاكُ بْنُ زَيْدٍ الْأَهْوَازِيُّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ تَهْمُ، قَالَ: مَا لِي لَأُهِمُّ وَرَفَعُ أَحَدِكُمْ بَيْنَ ظُفْرِهِ وَأَنَامِلِهِ؟ » (الطبرانی، ۱۸۵/۱۰)

« وَيُرَوَّى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى، فَأَوْهَمَ فِي صَلَاتِهِ، فَقِيلَ لَهُ فِيهِ، فَقَالَ: «كَيْفَ لَأُوهِمُ وَرَفَعُ أَحَدِكُمْ بَيْنَ ظُفْرِهِ وَأَنَامِلِهِ؟» (وَالرُّفْعُ: أَرَادَ بِهِ وَسَخَ الظُّفْرِ، وَهُوَ بَفَتْحِ الرَّاءِ وَضَمِّهَا، وَإِنَّمَا أَنْكَرَ عَلَيْهِمْ طُولَ الْأَظْفَارِ.) » (البعوى، ۴۰۰/۱)

« أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، حَدَّثَنَا أُسَيْدُ بْنُ عَاصِمٍ، حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حَفْصٍ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَوْهَمَ فِيهَا، فَقَالُوا: أَوْهَمْتَ: فَقَالَ: مَا لِي لَأُوهِمُ وَرَفَعُ أَحَدِكُمْ بَيْنَ ظُفْرِهِ وَأَنَامِلِهِ؟ » (البيهقي، ۲۷۵/۴؛ العسقلاني، ۳۴۵/۱۰).

« وَوَمِنْهُ الْحَدِيثُ «كَيْفَ لَأُوهِمُ وَرَفَعُ أَحَدِكُمْ بَيْنَ ظُفْرِهِ وَأَنَامِلِهِ؟» أَرَادَ بِالرُّفْعِ هَاهُنَا وَسَخَ الظُّفْرِ، كَأَنَّهُ قَالَ: وَوَسَخُ رُفْعِ أَحَدِكُمْ. وَالْمَعْنَى أَنَّكُمْ لَأُتَقَلَّمُونَ أَظْفَارَكُمْ ثُمَّ تَحْكُونَ بِهَا أَرْفَاعَكُمْ، فَيَعْلَقُ بِهَا مَا فِيهَا مِنَ الْوَسَخِ. » (ابن الأثير، ۲۴۴/۲)

روایات دیگری نیز کم و بیش با همین تعبیر به صورت مرسل با حذف سلسله سند روایت گاهی به نقل از آخرین راوی ابن مسعود و یا گاهی به تعبیری تقریرگونه از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است. (الترمذی، ۱۸۵/۱؛ القرطبی، ۱۰۲/۲؛ القاسم بن سلّام، ۲۶۲/۱؛ السفارینی، ۳۶۲/۱؛ ابن تیمیه، ۱۹۸/۱؛ الازهری، ۲۴۶/۶؛ الهیثمی، ۱۶۸/۵ و...).

در بررسی سندی این روایات حلقه‌ی مشترک تمامی نقلها، «قیس ابن ابی حازم» است. برخی از منابع رجالی وی را از تابعین و مخضرمین مورد وثوق در روایت معرفی (ابن سعد، ۱۹۳/۲؛ ابن حنبل، ۲۸۸/۱) و برخی دیگر احادیث وی را مناکیر دانسته‌اند. (ابن عساکر، ۴۶۰/۴۹) در منابع رجالی غالباً، وی را عثمانی و راوی ده نفر از صحابه بخصوص ابوبکر،

عمر، علی رضی الله عنه (به زعم منابع اهل سنت)، مجاهد، ابن مسعود و ... معرفی نموده‌اند (ابونعیم، ۱۲۲/۴؛ خطیب بغدادی، ۴۴۸/۱۲ و ۴۴۹). برخی از منابع هم پس از نقل این روایت، به وثاقت رجال سلسله سند به نقل از بیهقی، تذکر داده‌اند. (السیوطی، ۹۷/۱۹).

بر فرض اینکه بتوان ارسال این روایت را با وجود وثاقت راویان آن با غمض عین پذیرفت؛ اما به‌طور قاطع این فرض ذهن جوال پژوهشگر را از پرسش در شاهراه پاسخ آرام نمی‌نماید:

- چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در بالاترین حداعلای عقول بشری قرار دارد، نتواند در بهترین حالت عروج معنوی، نماز، تمرکز مشاعر خود را حفظ نماید و دچار سهو گردد؟
- چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحت تأثیر یک امر بهداشت فردی و شخصی که خود ملزم به رعایت آن بوده است، چنان در این حالت تحت تأثیر بهداشت اطرافیان خود قرار می‌گیرد که در امری معنوی که غالب آیات قرآن کریم بدان دستور اقامه داده است و آن را مهمترین وسیله‌ی استعانت از حضرت حق^۱ معرفی می‌نماید، دچار سهو گردد؟
- بی‌شک در اسوه‌بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نماز و امور عبادی بیش از هرچیز دیگری نقش اساسی در ترویج دین اسلام داشته است، پس چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد دچار سهو گردیده است؟
- بر فرض که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از رهگذر سهو در نماز بدنبال اهمیت کوتاه کردن ناخن‌ها برای اطرافیان باشد، آیا این امر می‌تواند باید لزوماً تبیین آن ملازم با فدا نمودن یک امر واجب یا مستحب دیگری باشد؟ خصوصاً با توجه به اینکه در دین اسلام اعمال دینی همه در یک درجه از اهمیت نیستند و قابل انقسام به واجب، مستحب، مکروه و حرام هستند.

ع-۲-۲. جلالت شأن صحابه

از عدم ذکر این روایت در منابع شیعی و ذکر فراوان آن در منابع اهل سنت چنین به

۱. «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (البقره، ۴۵)

ذهن متبادر می شود، که شاید علت ذکر این روایت، بیان اهمیت جایگاه صحابه و تأثیر رفتار آنها حتی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان خاتم مرسلین باشد. حال آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود بیانکننده احکام دین بوده است. بدیهی است هر امر عبادی مقدماتی دارد، از مقدمات نماز رفع ازاله‌ی هرگونه پلیدی به هنگام وضو و غسل است؛ بنابراین منطقی به نظر می‌رسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام نزول حکم نماز به تبیین مسأله‌ی نماز و مقدمات آن، مانند وضو و ازاله‌ی هرآنچه که باعث ابطال وضو مانند وجود وسخی در زیر ناخن‌ها باشد، بپردازد.

گذشته از تأملات فوق‌الذکر، این مسأله جای تأمل دارد که چرا بسیاری از مستشرقان در تحقیقات خود به صورت غالب به منابع اهل سنت مراجعه می‌نمایند؟ علی‌رغم اینکه در حال حاضر بخصوص برای مستشرقان امروزی مانند قسطنطین دستیابی به منابع شیعی سخت‌تر از دستیابی به نسخ خطی نیست. حال آنکه جای دارد در یک تحقیق علمی در بررسی یک سنت اسلامی به همه منابع موجود اعم از شیعه و سنی نگریده شود و مسأله به صورت یکپارچه بررسی شود و اگر در مواردی اختلاف دیدگاهی از سوی صاحبان مذاهب وجود داشته باشد، به آن پرداخته شود.

۴-۲-۳. مخاطره در روند نزول وحی

نگارنده مقاله "ناخن‌های خود را کوتاه کنید" در ادامه مقاله به تأثیر کوتاه نمودن ناخن‌ها، در ادامه روند نزول وحی اشاره نموده است. وی ضمن بیان شأن نزول‌ها در تأخیر نزول وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در پی آیات ۶۴ سوره مریم^۱؛ ۲۴-۲۵ سوره کهف^۲ عدم رعایت این مسأله از سوی صحابه و اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از علل تأخیر وحی به ویژه در مورد آیه ۳ سوره ضحی^۳ دانسته است. (kister, 67)

۱. وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا.

۲. إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أَدَّكَرُ رَبُّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَسَدًا * وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ ازْدَادُوا تَسْعًا.

۳. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى.

قسطندر بدون ذکر روایت، مستند خود را در این باره روایتی کهن از تفسیر مقاتل بن سلیمان به نقل از مجاهد ذکر می‌نماید. اصل این روایت در تفسیر مقاتل بن سلیمان چنین آمده است: «عن مجاهد قال: أَبْطَأَتِ الرَّسُلَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ أَتَاهُ جَبْرِيلُ فَقَالَ: «مَا حَبْسَكَ عَنِّي؟» قَالَ: كَيْفَ نَأْتِيكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَقْصُونَ أَظْفَارَكُمْ، وَلَا تَتَّقُونَ بِرَاجِمِكُمْ، وَلَا تَأْخُذُونَ شَوَارِبَكُمْ وَلَا تَسْتَاكُونَ وَ قَرَأَ وَمَا نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ». این روایت در منابع تفسیری اهل سنت صرفاً به نقل از مجاهد آمده است. (ابن ابی حاتم، ۲۴۱۴/۷؛ ثعلبی، ۲۲۳/۶؛ واحدی، ۳۰۹؛ طبرسی، ۷۶۴/۱۰؛ میبیدی، ۷۲/۶؛ ابن کثیر، ۲۲۰/۵؛ حوی، ۳۲۹۳/۶ و...) هرچند در برخی نقل‌ها این روایت توسط سعید بن منصور به عبد بن حمید و ابن منذر و ابن ابی حاتم اسناد داده شده است (سیوطی، ۲۷۹/۴)؛ وجه مشترک در مورد این نقلها، مرسل بودن آن توسط مجاهد است. مفسران بر مرسل بودن آن صحه گذاشته و حتی در پاره‌ای از موارد به صراحت آن را بی‌اعتبار دانسته‌اند. (ابن جوزی، ۱۳۹/۳)

نظیر مسائل پیش گفته در مورد مستندات قسطندر، همچنان ذهن را با پیچ و تاب‌های بسیاری در هضم مطالب آن همراه می‌سازد. اصل فترت وحی در بازه‌ی زمانی چندروزی کوتاه، از سوی برخی از مفسران و علمای قرآنی پذیرفته شده است (طالب‌تاش، ۱۶۹ و ۱۷۳)؛ اما اینکه دلیل این فترت وحی آن هم در ابتدای نزول قرآن کریم، به کوتاهی ناخن‌ها پیوند داشته باشد، بسیار سخیف می‌نماید. بخصوص اینکه برخی از مفسران علاوه بر ارسال و ضعف روایت مجاهد، آن را مخالف نقل سبب نزولی دانسته‌اند که در پی سؤال از پیامبر اکرم ﷺ در مورد تأخیر وحی پیامبر اکرم ﷺ، در پاسخ بر مأمور بودن خویش در بعثتش، نزول وحی و حتی احتباسش، تصریح نموده است (خطیب شربینی، ۴۸۳/۲؛ حقی برسوی، ۳۴۷/۵) در برخی از تفاسیر نظیر سبب نزول نقل شده از سوی مجاهد، با لفظ «قیل» و با لحنی پرسشی از سوی مسلمانان از پیامبر اکرم ﷺ آمده است (طبرسی، ۷۶۴/۱۰) که مشخص نبودن ناقل آن، در کنار ارسال، ضعف آن را دوچندان می‌نماید.

احتمال دارد چنین تعبیری از سوی مسلمانان در مقابل کنایه‌های طعن‌آمیز مشرکان به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد انقطاع و احتباس وحی باشد (ابوالفتوح رازی، ۳۰۸/۲۰؛ فیض کاشانی، ۳۴۰/۵)، حال آن‌که، این احتمال، بدلیل بی‌اطلاعی مشرکان از وحی و فترت وحی، قابل پذیرش نیست. (معنیه، ۵۷۸/۷) در تفاسیر در مورد فترت وحی به صورت عمده پاسخ، آن را آمادگی برای ادامه دریافت وحی دانسته‌اند؛ بدان دلیل که اولین نزول وحی منجر به احساسات و غلیان‌هایی پی‌درپی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده بود (طالقانی، ۱۳۹/۴)؛ علی‌رغم این پاسخ، همچنان پاسخ‌های دیگر به فترت وحی در صندوقچه پرسش‌های مربوط بدان ناتمام مانده است و شاید بتوان حکمت الهی در مورد آن را تا هنگامه‌ی واکاوی آن، به عنوان پاسخی در بسته و کلی قبول نمود.

اما آنچه بارز است اینکه فترت وحی آن هم در روزهای ابتدایی نزول وحی در فضای شرک آلود و پر از خلأهای فکری و روحی عرب آن زمان، نمی‌تواند خود را در محور یک امر فقهی غیرواجب باوجود عدم تبیین امور فقهی بسیاری که در انتظار تبیین از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ادامه نزول وحی بوده است، بچرخاند و اصولاً ربط معناداری میان مسأله عدم کوتاهی ناخن و انقطاع وحی وجود ندارد. گذشته از مطالب پیش‌گفته، فترت وحی پدیده‌ای طبیعی و قابل تکرار در دوره‌ی زمانی هنگام نزول وحی بوده است. (فقهی‌زاده، ۳۶)

۴-۲-۴. حسن تخلص ناقص مطالب

بررسی ابعاد فقهی و بهداشتی ناخن کوتاه نمودن که تقریباً حجم بیشتر مطالب مقاله‌ی قسطنطین را به خود اختصاص داده است، از دیگر بخش‌های مقاله است. بحث در مورد مستحب یا واجب بودن آن، آداب کوتاه نمودن اعم از زمان و مکان این عمل در احادیث منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، گویی مسیر مقاله را تغییر داده است و آن را تبدیل به یک بررسی فقهی در مورد این سنت نموده است. گویی همه‌ی بخش‌های مقاله، کاربردی است گفتمانی در راستای پرورش این بحث فقهی - بهداشتی. هرچند قسطنطین در همین بخش به احادیث بسیاری استناد نموده است؛ اما گویی بیشتر نویسنده‌ی مقاله بدنبال گستردگی

مطالب این بخش است. در نگاهی اجمالی به مقاله، چنین برمی‌آید که همه مطالب به گونه‌ای منطقی به هم پیوند دارند؛ اما استطراد مطالب و تشتت آنها، از ویژگی‌های نوشتاری و پژوهشی قسطندر است که عیوب تحقیقی کارهای وی را آشکار می‌نماید.^۱

نویسنده در این بخش؛ ناخن کوتاه نمودن را از سنن مسلمانان می‌شمارد؛ اما با مذاقه در مورد مطالب مورد استناد قسطندر از منابع فقهی اهل تسنن، چنین به نظر می‌رسد که از نگاه وی، مسلمانان همان گروه اهل تسنن هستند و بنابراین پرداختن به فقه شقّ دیگر مسلمانان یعنی شیعه محلی از اعراب ندارد.

مهم‌ترین بخش مطالب استطرادی این بخش، پرداختن به واجب یا مستحب بودن این سنت است، که در نهایت با جمع‌بندی آرای علمای اهل تسنن به این نتیجه رسیده است که تعبیر «فلیس منّا» در روایت: «من لم یلحق عانته و یقلّم اظفاره و یجز شاربہ فلیس منّا» اشاره به عدم رعایت سنت نبوی دارد و وجوب از آن برداشت نمی‌شود.^۲

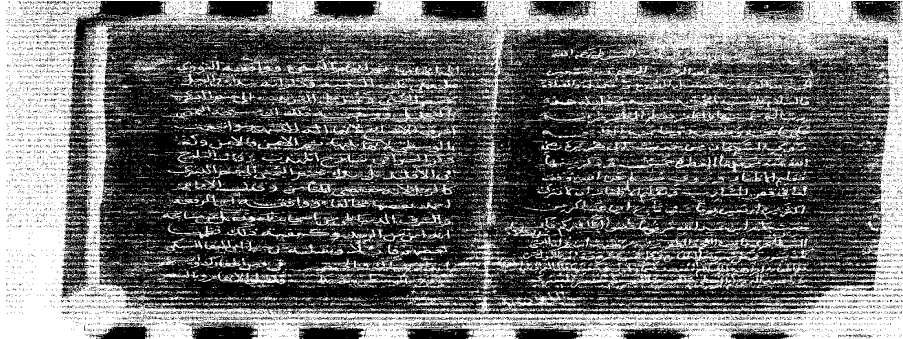
ع-۲-۵. فطری بودن سنت ناخن کوتاه نمودن از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام

قسطندر در بخش پایانی مقاله، که نتیجه‌ی مقاله را نشان می‌دهد، ناخن کوتاه نمودن را از اموری فطری تلقی نموده است که از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام شروع شده است و تاکنون مسلمانان بدان پای بند هستند. (kister, 67)

مستند روایی قسطندر در مورد نتیجه از مطالب مقاله، روایتی از یک نسخه‌ی خطی از کتاب "الظفر بقلم الظفر" از جلال الدین سیوطی است. با کنکاش در مورد وجود این روایت، تصویری از این نسخه‌ی خطی به شکل ذیل از این کتاب بدست آمد، که در آن چنین به نظر می‌رسد که حضرت ابراهیم علیه السلام اولین نفر در کیفیت انجام این سنت بوده است.

۱. محمدجاسم کاظم در مقاله‌ای که در مورد کتاب «الحیرة و مکة وصلتهما بالقبائل العربیة» قسطندر انجام داده است به همین نکته اشاره نموده است. (کاظم، ۱۲۸)

۲. از آنجا که اعتبارسنجی اسنادی - متنی روایات بسیار این بخش و گستردگی آنها در کتب فقهی خود نیاز به تحقیقی مبسوط دارد؛ ضمن غمض عین از اصالت این روایات، صرفاً به آنچه در متن مقاله قسطندر مورد نقد واقع شده است، بسنده گردید.



برخی از مفسران تفسیر «کلمات» در آیه ۱۲۴ سوره بقره: «وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...» را به استناد روایتی مرسل از ابن عباس تقلیم اظفار را مصداقی از آن دانسته‌اند: «ابتلاه الله بالمناسك، وروی عنه قال: ابتلاه بالطَّهارةِ خمسٍ في الرَّأسِ، وخمسٌ في الجَسَدِ، في الرَّأسِ: قَصُّ الشَّارِبِ وَالْمَضْمَضَةُ وَالِاسْتِنْشَاقُ وَالسَّوَاكُ وَفَرَقُ الرَّأْسِ، وَفِي الجَسَدِ: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَحَلَقُ الْعَانَةِ وَالْخِتَانُ وَتَنْفُؤُ الْأَبْطِ وَغَسْلُ أَثَرِ الْعَائِطِ وَالبَوْلُ بالماءِ»، (مقاتل بن سلیمان، ۱۳۷/۱؛ ماتریدی، ۴/۲۰۸)

شبیبه به این مطلب در روایت مرسل دیگری از مالک از یحیی بن سعید از سعید بن مسیب چنین آمده است که: «ان إِبْرَاهِيمَ أَوَّلَ النَّاسِ ضَيْفَ الضَّيْفِ وَأَوَّلَ النَّاسِ اخْتَتَنَ وَأَوَّلَ النَّاسِ قَصَّ الشَّارِبِ وَأَوَّلَ النَّاسِ رَأَى الشَّيْبَ فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا هَذَا فَقَالَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَقَارًا يَا إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي وَقَارًا قَالَ يَحْيَى وَ سَمِعْتُ مَالِكًا يَقُولُ يُؤْخَذُ مِنَ الشَّارِبِ حَتَّى يَبْدُو طَرْفَ الشَّفَةِ وَهُوَ الْإِطَارُ وَلَا يَجْزُهُ فَيُمْتَلِ بِنَفْسِهِ.» (الباجی، ۷/۲۳۲؛ الصابونی، ۱/۱۱۵؛ ماتریدی، ۴/۱۴۶) در تحلیل این روایات علاوه بر ضعف اسناد آنها، به گونه‌ای تنافی خود را با مبانی عقلی نشان می‌دهند. چگونه ممکن است این سنت از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام شروع شده باشد، آیا انبیا و پیروان آنها و حتی انسان‌های دیگر این عمل را انجام نمی‌داده‌اند؟ مگر اینکه اینگونه فرض شود که آنها بدون ناخن بوده‌اند یا اینکه این پدیده‌ی طبیعی در آنها اصلاً قابلیت رشد نداشته است! یا اینکه آداب کوتاه نمودن آن با شروعی که در روایات گسترده مربوط به تقلیم اظفار آمده است، از زمان حضرت

ابراهیم علیه السلام باب گردیده است و مردم تاکنون بدان عمل می‌نمایند؛ اما باید تصریح نمود چنین بیانی در مقاله بدان تصریح نشده است و شاید احتمال پیش‌گفته مدنظر قسطندر بوده است و نتیجه از تعبیر خود را چنان روشن می‌دیده است که نیازی به توضیح در مورد شروع این سنت از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام ندیده است؛ اما هرچه باشد قسطندر صرفاً شروع آن را از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام نتیجه گرفته است؛ در حالی که چنین تلویحی از نتیجه‌ی قسطندر از مطالب مقاله منوط به این مسأله است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بیان‌کننده‌ی سنت انبیای دیگر دانست.

محتمل است چنین برداشتی از فطری بودن این سنت از دیدگاه قسطندر، روایتی در مورد فطرت در ابتدای مقاله باشد: «الْفِطْرَةُ خَمْسُ الْخِتَانِ وَالِاسْتِحْدَادُ وَقَصُّ الشَّارِبِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَتَنْفُ الْإِبْطِ».

و اکاوی متون روایی، این روایت را روایتی مرسله به نقل از ابوهریره معرفی می‌نماید. درست است که نمی‌توان صرفاً ضعف روایت را حمل بر مرسله بودن آن به نقل از ابوهریره دانست؛ اما تاحدودی از اعتبار آن می‌کاهد ضمن اینکه چنین روایتی با تصریح به عشر بودن سنت گاهی بدون سند (القمی، ۵۹/۱؛ فراء، ۷۶/۱؛ ابن‌قتیبه، ۶۰؛ صنعانی، ۲۵/۱؛ طبری، ۴۱۴/۱؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۲۱۹/۱؛ طبرانی، ۲۳۸/۱؛ طوسی، ۴۴۵/۱؛ واحدی، ۱۳۰/۱؛ ماوردی، ۱۸۳/۱؛ بحرانی، ۳۳۷/۱) و گاهی به نحو ارسال از سوی عایشه: «عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرِ قَصُّ الشَّارِبِ وَإِعْفَاءُ اللَّحْيَةِ وَالسُّوَاكُ وَأَسْتِنْشَاقُ الْمَاءِ وَقَصُّ الْأَظْفَارِ وَغَسْلُ الْبُرَاجِمِ وَتَنْفُ الْإِبْطِ وَحَلْقُ الْعَانَةِ وَانْتِقَاصُ الْمَاءِ يَعْنِي الْاسْتِنْجَاءَ...» (ابن‌کثیر، ۱۹۹/۱)، نیز ابن‌عباس (جصاص، ۸۱/۱؛ ثعلبی، ۲۶۸/۱) و گاهی با سند کامل اما به صورت منفرد: «حدثنا أبي قال: حدثنا محمد بن الفضل البلخي قال: حدثنا أبو بشر محمود بن مهدی، قال: حدثنا يزيد بن هارون، عن الحجاج بن أرطاة، عن عطاء قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «عشر مما علمهن و عمل بهن أبوكم إبراهيم عليه السلام خمس في الرأس، و خمس في الجسد؛ فأما التي في الرأس: فالسواك و المضمضة و الاستنشاق و قص الشارب و إعفاء اللحية، و أما التي في الجسد فالختان و الاستحداد و الاستنجاء و نتف الإبط و قص

الأظفار» (سمرقندی، ۹۰/۱)، اعتبار متنی روایت را در مسیر اضطراب می غلتاند. باوجود این احتمال، اما نقد نتیجه‌ی قسطندری در پایان مقاله همچنان به قوت خود باقی است؛ زیرا در متن این روایت باوجود کلمه «فطره»؛ اما تصریحی به فطری بودن آن از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام نشده است. اگر فطرت حمل بر معنای عام شود؛ چنین به نظر رسد که گرفتن ناخن سنتی است فطری که ریشه در همه اعصار و امصار داشته باشد؛ مقید نمودن صرف آن به زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، حل مسأله را با مشکل مضاعف‌تری روبرو می‌نماید؛ بدان جهت که پیامبران دیگری قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام نظیر حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام بوده‌اند، چرا نتوان شروع آن را به عصر آن پیامبران منتسب دانست؟ و در کل توجیه عقلانی و منطقی برای انتساب شروع آن به زمان حضرت ابراهیم علیه السلام وجود ندارد. مقید نمودن آن به زمان حضرت ابراهیم علیه السلام مشکل را مضاعف می‌نماید و بدیهی است که اگر مردمان عصر حضرت آدم علیه السلام کم جمعیت فرض شود و نتوان شروع آن را از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام دانست؛ اما چه توجیهی برای مقید نمودن آن به زمان حضرت نوح علیه السلام باقی می‌ماند؟

۴-۲-۶. عدم تطابق صدر و ذیل روایت باهم

در روایت چنین آمده است که: «كان يسال عن الرؤيا فيجبه الرجل فاذا أبوا يسالهم مراراً...»، اما هم «الرجل» در آن مشخص نیست و هم و ضمیر «ه» در متن روایت تغییر التفات ضمائر از مفرد مذکر به جمع مذکر در ادامه روایت که در ابتدا سؤال کننده و پاسخ دهنده یک نفر را گزارش می‌دهد، اما سپس سؤال‌کنندگان و پاسخ‌دهندگان به جمعی تغییر پیدا می‌نماید؛ نیز از چالشهای درک این حدیث است. از اینرو این پرسش مطرح می‌شود که بر فرض که سؤال‌کننده مشخص نباشد؛ چرا از پاسخ‌دهنده که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، باشد تعبیر به «الرجل» شده است، چرا که در متون روایی به ندرت موردی یافت می‌شود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر به «الرجل» شود؛ آن هم در جمع صحابه که ایشان را

می‌شناختند و عظمت پیامبر اکرم ﷺ در نظرگاه آنان بارز و مشخص بوده است. دو دیگر اینکه چرا قرینه‌ای در متن روایت مبنی بر تغییر سیاق ضمائو وجود ندارد و چه دلیلی داشته است که پرسش‌کنندگان و پاسخ‌دهندگان به یک جمع کثیری تغییر یابد، مگر در ابتدای روایت نیامده است که سؤال از شخص پیامبر اکرم ﷺ پرسیده شده بود؟!

۵. نتایج مقاله

- ۱-۵. مقاله‌ی «ناخن‌های خود را کوتاه کنید»، نمونه‌ای از کنکاش‌های مستشرق یهودی-اسرائیلی، مناخیم.ی. قسطندر، از چهره‌هایی پرتلاش در زمینه بررسی سنت و سیره اسلامی، است. آشنایی نویسنده با منابع و دسترسی به آنها، از نکات بارزی است که در جای جای مقاله ضمن ارجاعات بسیار برای خواننده، مشهود است.
- ۲-۵. عدم ارجاع بسیار ناچیز و یا بسیار کم به منابع شیعی است از کاستی‌های روش‌شناختی این مستشرقان است.
- ۳-۵. نوع روایات ادعایی قسطندر یا در منابع روایی یافت نشدند و یا اینکه ضعیف و دچار ارسال سند بودند.
- ۴-۵. تعارض نقل و نقد و برداشت قسطندر در روایت قلمو الاظفار با اصول اعتقادی مسلمانان نظیر عدم سهوالتبی، فترت وحی و شأن صحابه (در نظر شیعه) در تعارض است.
- ۵-۵. انتساب شروع سنت فطری کوتاه‌نمودن ناخن‌ها به زمان حضرت ابراهیم ﷺ، ضمن کلی و مجهول بودن «فطرت»، با مبانی عقلی و منطقی ناسازگار است.
- ۶-۵. التفات‌های مجهول در استناد به روایت «کان یسال عن الرؤیا فیجبه الرجل فاذا أبوا یسالهم مراراً...»، ضعف و استناد به آن را دچار خدشه می‌سازد.
- ۷-۵. ارتباط و تناسب منطقی میان روایت تقلیم اظفار و فترت وحی وجود ندارد؛ و دست‌بازیدن به روایات دیگر برای اثبات آن، دشواری ارتباط آن را دوچندان می‌نماید.

کتابشناسی

۱. ابراهیمی راد، محمد، تحلیل و بررسی روایات سهوالنبی علیه السلام، مجله علوم حدیث، قم، دانشگاه قرآن و حدیث، سال چهاردهم، شماره ۵۲، صفحات ۵۵-۷۰، ۱۳۸۸.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، العلل لابن ابی حاتم، تحقیق: فریق من الباحثین بإشراف و عنایه: سعد بن عبدالله الحمید و خالد بن عبد الرحمن الجریسی، الرياض، مطابع الحمیضی، الطبعة الاولى، ۲۰۰۶م.
۳. همو، تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ: ۳، ۱۴۱۹ه.ق.
۴. ابن الأثیر، أبوالسعادات، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی - محمود محمد الطناحی، بیروت، المکتبه العلمیه، ۱۳۹۹ه.ق.
۵. ابن حنبل، احمد بن محمد، فضائل الصحابة، قاهره، دار ابن الجوزی، چاپ: ۴، ۱۴۳۰ه.ق.
۶. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، عربستان - طائف، مکتبه الصدیق، چاپ: ۱، بی تا.
۷. ابن سیرین، محمد، منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي و اولاده، الطبعة الاولى، ۱۹۴۰م.
۸. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأماثل أو اجتاز بنواحيها من واردیها و أهلها، بیروت، دارالفکر، چاپ: ۱، ۱۴۱۵ه.ق.
۹. ابن قانع بغدادی، عبدالباقی، معجم الصحابة، بیروت، دارالفکر، چاپ: ۱، ۱۴۲۴ه.ق.
۱۰. ابن کثیر الدمشقی، اسماعیل بن عمر بن کثیر، البدايه و النهايه، المحقق: علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م.
۱۱. همو، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، بیروت، دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ: ۱، ۱۴۱۹ه.ق.
۱۲. ابن تیمیه، تقی الدین، شرح العمدة فی الفقه - کتاب الطهارة، المحقق: سعود بن صالح العطیشان، الرياض، مکتبه العیکان، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ه.ق.
۱۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ: ۱، ۱۴۲۲ه.ق.
۱۴. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، تفسیر غریب القرآن (ابن قتیبه)، بیروت، دار و مکتبه الهلال، چاپ: ۱، ۱۴۱۱ه.ق.
۱۵. ابوالشیخ، عبد الله بن محمد، طبقات المحدثین بأصبهان و الواردين علیها، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ: ۲، ۱۴۱۲ه.ق.
۱۶. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد مقدس، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ: ۱، ۱۴۰۸ه.ق.
۱۷. ابونعیم، احمد بن عبدالله، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، قاهره، دارأم القرى، چاپ: ۱، بی تا.
۱۸. همو، معرفة الصحابة، بیروت، دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ: ۱، ۱۴۲۲ه.ق.
۱۹. الاحسانی، احمد بن زین الدین، کتاب العصمة، بحث مفصل فی عصمة الأنبیاء و الأئمة علیهم السلام، محقق: صالح احمد الدیاب، بیروت، مؤسسه شمس هجر، الطبعة الثانية، ۱۴۲۹ه.ق.
۲۰. الأزهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۲۰۰۱م.
۲۱. انصاری، حسن، کتاب بررسیهای تاریخی در حوزه اسلام و تشیع (مجموعه نود مقاله و یادداشت)، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱.
۲۲. آل عیسی، عبدالسلام بن محسن، دراسة نقدیة فی المرویات الواردة فی شخصیة عمر بن الخطاب و سیاسته الإداریة رضی الله عنه، المدینه المنوره، عمادة البحت العلمی بالجامعة الإسلامیة، الطبعة الاولى، ۲۰۰۲م.

۲۳. الباجي الاندلسي، سليمان بن خلف، المنتقى شرح الموطأ، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الاولى، ۱۳۳۲هـ.ق.
۲۴. بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، قم، مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، چاپ: ۱، ۱۴۱۵هـ.ق.
۲۵. البغوي، حسين بن مسعود شافعي، شرح السنة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط - محمد زهير الشاويش، بيروت، المكتب الاسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳هـ.ق.
۲۶. بهادري، آتنا، فترت وحى يا طبيعت وحى، قم، مجله حديث و اندیشه، دوره جديد، بهار و تابستان ۱۳۸۶ - شماره ۳ ISC، صفحات (۴۸-۶۲)، بهار و تابستان ۱۳۸۶.
۲۷. البيهقي، ابوبكر، شعب الإيمان، تحقيق: عبدالعلي عبدالحميد حامد، الرياض، مكتبة الرشد بالتعاون مع الدار السلفية بيوماي بالهند، الطبعة الاولى، ۱۴۲۳هـ.ق.
۲۸. التميمي، قيصر، عصمة الأنبياء، و نظرية الإسهاء عند الشيخ الصدوق، قم، منشورات الاجتهاد، الطبعة الاولى، ۲۰۰۷م.
۲۹. ثعلبي، احمد بن محمد، الكشف و البيان المعروف تفسير التعلبي، ۱۰ بيروت، دار إحياء التراث العربي، چاپ: ۱، ۱۴۲۲هـ.ق.
۳۰. جصاص، احمد بن علي، احكام القرآن (جصاص)، بيروت، دارإحياء التراث العربي، چاپ: ۱، ۱۴۰۵هـ.ق.
۳۱. حقي برسوي، اسماعيل بن مصطفى، تفسير روح البيان، بيروت، دارالفكر، چاپ: ۱، بی تا.
۳۲. الحكيم الترمذي، محمد بن علي، نوادر الأصول في أحاديث الرسول ﷺ، بيروت، دارالجيل، بی تا.
۳۳. حوى، سعيد، الاساس في التفسير، قاهره، دارالسلام، چاپ: ۶۶، ۱۴۲۴هـ.ق.
۳۴. الخركوشي النيسابوري، عبدالملك بن محمد، شرف المصطفى، تحقيق: الغمري، نبيل بن هاشم، بيروت، دارالبشائر الاسلاميه، بی تا.
۳۵. خطيب بغدادى، احمد بن علي، تاريخ بغداد، بيروت، دارالكتب العلمية، منشورات محمدعلي بيضون، چاپ: ۱، ۱۴۱۷هـ.ق.
۳۶. خطيب شرييني، محمد بن احمد، تفسير الخطيب الشرييني المسمى السراج المنير، بيروت، دارالكتب العلمية، منشورات محمدعلي بيضون، چاپ: ۱، ۱۴۲۵هـ.ق.
۳۷. ستار، حسين، نقش اخبار منتقله در افتراقات كلامي درون شيعي، بررسی موردی انگاره‌های سهولت‌بى و تحريف قرآن، معرفت كلامي، سال دوازدهم، شماره دوم، پياپی ۲۷، ص ۹۱-۱۱۰، پاییز و زمستان ۱۴۰۰.
۳۸. السفاريني، شمس الدين، كشف اللثام شرح عمدة الأحكام، محقق: نورالدين طالب، الكويت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، سوريا، دارالتوار، الطبعة الاولى، ۱۴۲۸هـ.ق.
۳۹. سلمى، محمد بن حسين، طبقات الصوفية (سلمى)، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمدعلي بيضون، چاپ: ۲، ۱۴۲۴هـ.ق.
۴۰. سمرقندى، نصر بن محمد، تفسير السمرقندى المسمى به بحر العلوم، بيروت، دارالفكر، چاپ: ۱، ۱۴۱۶هـ.ق.
۴۱. سهمى، حمزه بن يوسف، تاريخ جرجان، بيروت، عالم الكتب، چاپ: ۴، ۱۴۰۷هـ.ق.
۴۲. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، قم، كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ره)، چاپ: ۱، ۱۴۰۴هـ.ق.
۴۳. همو، الظفر بقلم الظفر، بی جا، الحديث الشريف، المخطوطات و الكتب النادرة. (تصويرى از نسخه خطى كتاب)، بی تا.
۴۴. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، جامع الأحاديث (ويشتمل على جمع الجوامع للسيوطى و الجامع الأزهر و كنوز الحقائق للمناوى، و الفتح الكبير للنبهانى)، بی جا، بی تا، بی تا.
۴۵. الصابونى، محمدعلي، مختصر تفسير ابن كثير، بيروت، دارالقرآن الكريم، الطبعة السابعة، ۱۹۸۱م.
۴۶. الصالح، صبحى ابراهيم، علوم الحديث و مصطلحه، بيروت، دارالعلم للملایين، الخامسة عشر، ۱۹۸۴م.

۴۷. صدوق، محمد بن علی، الاعتقادات، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ: ۲، ۱۴۱۴ ه.ق.
۴۸. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر عبدالرزاق، بیروت، دارالمعرفة، چاپ: ۱، ۱۴۱۱ ه.ق.
۴۹. طالب تاش، عبدالمجید، فترت وحی قرآن در ترازوی نقد، ساوه، مجله پژوهش‌های اعتقادی کلامی (علوم اسلامی)، دوره ۹، شماره ۳۴، صفحات ۱۵۷-۱۷۶، تابستان ۱۳۹۸.
۵۰. طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ: ۴، ۱۳۶۲.
۵۱. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ: ۲، ۱۳۹۰ ه.ق.
۵۲. الطبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، المحقق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، الرياض، دارالصمیمی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ ه.ق.
۵۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الكبير: تفسیر القرآن العظيم (الطبرانی)، اردن، دار الکتب الثقافی، چاپ: ۱، ۲۰۰۸ م.
۵۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، چاپ: ۳، ۱۳۷۲ ه.ش.
۵۵. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت، دار المعرفة، چاپ: ۱، ۱۴۱۲ ه.ق.
۵۶. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ: ۱، بی تا.
۵۷. همو، رجال الطوسی، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ: ۳، ۱۴۲۷ ه.ق.
۵۸. العسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، رقم کتبه و أبوابه و أحادیثه: محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۷۹ ه.ق.
۵۹. فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل، المختصر من کتاب سیاق النیسابور، تحقیق: محمدکاظم المحمودی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
۶۰. فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن (فراء)، قاهره، هیئة المصرية العامة للكتاب، چاپ: ۲، ۱۹۸۰ م.
۶۱. فقهی زاده، عبدالهادی، نگاهی دیگر به واقعه انقطاع وحی، تهران، مجله مقالات و بررسی‌ها، بی تا، شماره ۶۵، صفحات ۲۱-۳۸؛ بهادری، ۱۳۸۶، ۵۹، تابستان ۱۳۷۸.
۶۲. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، تفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر، چاپ: ۲، ۱۴۱۵ ه.ق.
۶۳. القاسم بن سلام، ابو عبید، غریب الحدیث، المحقق: محمد عبد المعید خان، حیدرآباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۴ ه.ق.
۶۴. القرطبی، احمد، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، تحقیق: أحمد البردونی و إبراهيم أطفیش، قاهره، دارالکتب المصرية، الطبعة الثانية، ۱۳۸۴ ه.ق.
۶۵. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الکتب، چاپ: ۳، ۱۳۶۳.
۶۶. کاظم، محمد جاسم، مستشرق اليهودی «ماتیر یعقوب قسطنطین»، رأی فی کتابه «الحیرة و مكة وصلتهما بالقبائل العربية»، العدد التاسع، ص ۱۳۱-۱۴۰، خریف ۲۰۱۶ م.
۶۷. ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، بیروت، دارالکتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون، چاپ: ۱، ۱۴۲۶ ه.ق.
۶۸. ماوردی، علی بن محمد، التکت و العیون تفسیر الماوردی، بیروت، دارالکتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون، چاپ: ۱، بی تا.
۶۹. محمدی راد، حمید، ۱۳۷۶ سهولتنبی ﷺ، مجله، کلام اسلامی، قم، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق ﷺ، ISC، شماره ۲۴، صفحه ۱۰۹-۱۰۱، ۱۳۷۶.
۷۰. المطرفی، عوید بن عیاد، آیات عتاب المصطفی ﷺ، فی ضوء العصمة و الاجتهاد، مکة المكرمة، كلية الشريعة و الدراسات الإسلامية بجامعة الملك عبد العزيز، الطبعة: الثالثة، ۱۴۲۶ ه.ق.

۷۱. مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، قم، دار الکتب الإسلامی، چاپ: ۱، ۱۴۲۴ه.ق.
۷۲. المفید، محمد بن محمد النعمان، رساله فی عدم سهو النبی ﷺ، تحقیق: مهدی نجف، قم، المؤتر العالمی لالفیه الشیخ المفید، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ه.ق.
۷۳. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ: ۱، ۱۴۲۳ه.ق.
۷۴. موتسکی، هارالد، حدیث اسلامی، خواستگاه و سیر تطور، مترجم: مرتضی کریمی نیا، قم، دارالحدیث و پژوهشکده علوم و معارف حدیث، ۱۳۸۹.
۷۵. میبیدی، احمد بن محمد، کشف الاسرار و عدة الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، تهران، امیرکبیر، چاپ: ۵، ۱۳۷۱.
۷۶. واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن (واحدی)، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، چاپ: ۱، ۱۴۱۱ه.ق.
۷۷. همو، الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز (واحدی)، بیروت، دارالقلم، چاپ: ۱، ۱۴۱۵ه.ق.
۷۸. الهیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، المحقق: حسام‌الدین القدسی، القاهرة، مکتبه القدسی، ۱۴۱۴ه.ق.
79. <http://www.kister.huji.ac.il>
80. www.hyperleap.com
81. <https://fa.wikipedia.org>
82. Muhsin, Mahdi, "Orientalism and the Study of Islamic Philosophy". Journal of Islamic Studies. 1: 73–98. doi:10.1093/jis/1.1.73. JSTOR 26195668, 1990.
83. Kister. M. J, Pare Your Nails: A Study of an Early Tradition, ULUM-I-HADITH MARCH-SEPTEMBER, Volume 10, Number 1-2 (35-36); Page(s) 149 To 162, 2005.
84. Abbott, Nabia, STUDIES IN ARABIC LITERARY POPYRI II, CHICAGO, The university of CHICAGO, 1967.

